

The Necessity of Legitimacy in the Velayat-e-Faqih

Abstract

Political systems always need the issue of legitimacy in order to establish a link between them and social systems. This important issue has paved the way for the emergence of various theories of legitimacy from the past to the present. The channels for the emergence of this legitimacy are sometimes based on religious and divine standards, sometimes on philosophical and social achievements, and sometimes on political views. The religious aspect of legitimacy in Shiite Islam shows that it has been the main factor in justifying and legitimizing the structure of the rule of the holy shari'a and the doctrine of revelation. However, due to the acute and serious circumstances of this matter and the vital importance of the issue of political community, the religion of Islam has taken the utmost caution and attention in the form of recommendations and the establishment of specific conditions. The concept of guardianship, which in addition to the source of the Qur'an and the Sunnah and narrations of the Imams, also has the necessary authority and sound argument in terms of obedience and intellect, shows the extent to which in the absence of the Infallible Imam Be. Accordingly, the preconditions for guardianship and jurisprudence are the same axis and focus that is seen in the term "Wali Faqih". It is on this basis that the Islamic system under the tutelage and leadership of such a person can have the necessary legitimacy and legitimacy in accordance with the standards of Shiite Islam. The importance of this issue has caused the present article to examine and identify the principles, conditions and mechanism of legitimacy of the concept of "Velayat-e-Faqih" and the social and political system under his guidance with a descriptive-analytical approach.

Keywords: Legitimacy, Velayat, Vali Faqih, Islamic system, Political Islam

ضرورت مشروعیت در ولایت فقیه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۷

شعبان رضایی^۱عابدین مومنی^۲علی فقیهی^۳

چکیده

نظام‌های سیاسی همواره نیازمند مسئله مشروعیت هستند تا خط رابط آنها و نظام‌های اجتماعی برقرار گردد. همین مهم زمینه‌ساز ظهور انواع نظریه‌های مشروعیت از ادوار گذشته تاریخی تا امروز بوده است. مجاری ظهور این مشروعیت گاه بر حسب موازین دینی و الهی، گاه بر اساس دستاوردهای فلسفی و اجتماعی و گاه مبتنی بر آرای سیاسی است. وجه دینی مشروعیت در اسلام شیعی نشان می‌دهد که عامل اصلی توجیه و مشروع ساختن ساختار حاکمیت شارع مقدس و آموزه وحیانی بوده است. با این حال دین مبین اسلام به دلیل شرایط حاد و خطیر این امر و اهمیت حیاتی مسئله اجتماع سیاسی نهایت احتیاط و توجه را در قالب توصیه‌ها و برقرارسازی شرایط مشخص را لحاظ نموده است. مفهوم ولایت که علاوه بر منبع قرآن و سنت و روایات ائمه معصومین به لحاظ اجماع و عقل نیز واجد حجیت لازم و برهان متقن است نشان می‌دهد که تا چه اندازه در زمان غیبت امام معصوم زعامت و ولایت جامعه اسلامی باید بر عهده فقیه واجد شرایط باشد. بر این اساس شروط پیشینی ولایت و فقاهت همان محور و کانونی است که در اصطلاح «ولی فقیه» دیده می‌شود. بر اساس چنین نگرشی است که نظام اسلامی تحت قیمومیت و رهبری چنین فردی می‌تواند به اعتبار موازین اسلام شیعی دارای مشروعیت و وجاهت لازم باشد. اهمیت این موضوع سبب شده تا مقاله حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی به مبانی، شرایط و ساز و کار مشروعیت‌یابی مفهوم «ولایت فقیه» و نظام اجتماعی و سیاسی تحت هدایت او را مورد بررسی و شناسایی قرار دهد.

کلید واژه: مشروعیت‌بخشی، ولایت، ولی فقیه، نظام اسلامی، اسلام سیاسی.

^۱دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران.

^۲دانشیار دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول) abedinmomeni@ut.ac.ir

^۳استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران.

ساختارهای حاکمیتی از دیرباز با مفهوم مشروعیت مواجه بوده و دغدغه آن را داشته‌اند. چه بسا سلسله‌هایی که در اعصار باستان بر روال اینکه مشروعیت خود را از دست داده یا حتی وارثی برای ادامه سلسله از خود برجای نهاده بودند رو به انقراض نهادند. جز سیستم‌های معدود از جمله در ساختار سیاسی دولت‌شهرهای یونان باستان، سلسله باوری و اعتقاد به خون سلطنتی بود که ادامه روند تاریخ رو رقم می‌زد. در وضعیت‌هایی غیر از این آشوب‌ها، ملوک الطوائفی شدن یا قدرت گرفتن سلسله دیگری بود که نتیجه علی این اوضاع فرضی بود. اما سیاست در نظر ادیان ابراهیمی روال دیگری دارد. شایسته سالاری بر اساس موازینی مشخص از جمله آگاهی، دانش، زهد، تقوا و بصیرت معنوی بوده است که شخصی را در نظر خداوند شایسته زعامت و رهبری جامعه می‌ساخت. دین مبین اسلام که از هر لحاظ و اعتباری فشرده و عصاره همه آموزه‌های الهی و تکمیل فرامین وحیانی و توحیدی است نیز بیش از سایر ادیان به این مقوله توجه داشته است و از سوی دیگر اسلام شیعی در این زمینه بیش از سایر نحله‌های اسلامی عزم خود را جزم ساخته است. مسئله اصلی این حوزه که از قضا مسئله مهم تحقیق حاضر را نیز تشکیل می‌دهد این است که چگونه آموزه ولایت بعد از شهادت پیامبر اسلام (ص) و ائمه هدی علیهم السلام و در زمان غیبت کبرای امام عصر از نو بازسازی و صورت‌بندی می‌شود و منابع مشروعیت خود را چگونه باز می‌یابد. بنابراین ابتدا باید خود مفهوم مشروعیت را شرح داد و اهمیت آن را واکاوی کرد و سپس جایگاه آن در تفکر الاهیاتی به ویژه در دین اسلام. در قدم بعدی باید منابع ایجاد و تغذیه این مشروعیت را شناخت و آنها را دسته بندی کرد. این کار زیربنای اصلی فهم دقیق و درست از لزوم مشروعیت ولایت فقیه را بر می‌سازد. خاستگاه علی اصلی ولایت فقیه به صفات حکمیه الهی باز می‌گردد. یعنی درست جای که بر اساس براهین منطقی، کلامی و فلسفی میتوان دریافت که نظام احسن خلقت در بهترین و عالیترین وضعیت موجود انتظام جهان قرار گرفته است. از سوی دیگر آموزه های قرآنی در جای جای نص صریح کتاب مقدس چنین می‌رساند که اساساً خدای متعال از هیچ گونه هدایت ظاهری و باطنی در کار موجودات این جهان کوتاهی نکرده است و اساساً هدایت را بعد از پایان وحی مستقیم به پیامبران را نادیده نگرفته است. بر اساس همین دیدگاه بوده که بعد از وفات نبی مکرم اسلام (ص) خداوند اجتماع انسانی را از ولایت خالی نگذاشته و آن را به علی بن ابیطالب (ع) و سلاله پاک آن حضرت محول فرموده است. اهمیت موضوع تا اندازه ای است که خداوند مسئله ولایت را به معنا اکمال و اتمام دین الهی و کمال مطلق آموزه های وحیانی تلقی فرموده است که: « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فمابلغت رسالته واللہ یعصمک من الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین» ای رسول، آن چه را از پروردگارت بر تو نازل شده است، به مردم برسان، که اگر چنین نکنی، امر رسالت را ادا نکرده ای و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند. خداوند مردم کافر را هدایت نمی‌کند. هم چنین هنگامی که با ابلاغ ولایت امیرالمومنین از سوی رسول خدا (ص) دین کامل گشت، خداوند متعال فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما پسندیدم. در این جستار کوتاه ابتدا به ضروریات بحث و سپس به بنیان‌های نظری آن و نهایتاً به تجزیه و تحلیل مفهوم مشروعیت ولایت فقیه می‌پردازیم.

پیشینه تحقیق

در باب مفهوم ولایت در اسلام و ولایت فقیه به طور خاص تحقیقات دانشگاهی چندی صورت پذیرفته است اما در سالهای اخیر پژوهشی که با رویکرد مشروعیت و بنیان‌های دینی و غیردینی آن به این موضوع پرداخته باشد به چشم نخورده است. با این حال می‌توان به برخی پژوهش‌ها در این زمینه اشاره داشت که دستاوردهای آنها نسبت به موضوع و کانون بحث قابل توجه بوده است. از آن جمله: حضرت آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی و سید حسن اسلامی در جستاری با مضمون «ضرورت حکومت یا ولایت فقها در عصر غیبت» معتقدند که دلایل عقلی و نقلی، گواه نیاز جامعه بشری به حکومتی است که آموزش را راه برد؛ کیانش را حفظ کند آن را از عوامل فساد و زوال باز دارد در جهت مصالح آن برنامه ریزی کند زورمند را از تجاوز به حقوق ناتوان نگه دارد، ستمگران را از آن دور کند عدالت را در آن حاکم و راه‌ها را ایمن و همگان را در برابر قانون یکسان سازد. بی‌گمان برای انسان، حالتی رنج‌بارتر از هرج و مرج نیست و دین اسلام، که کامل‌ترین ادیان و دارای پیشرفته‌ترین قوانین و سازمان‌ها است، هیچ‌یک از امور معنوی یا مادی زندگانی انسان را رهاننده است و برای هر مسئله‌ای حکمی معین ساخته است. این امری بدهی به لحاظ عقل و نیز فرامین الهی است که هیچ مسئله‌ای به اندازه ساماندهی سیاسی جامعه که همان حاکمیت باشد در قوام و اثرگذاری دین اسلام در ساحات مختلف با اهمیت نیست. و دقیقاً به همین اعتبار است که شریعت ناب اسلام بر این مسئله تمرکز بسیاری نموده است. همچنین کلانتری و آل نبی (۱۳۹۷) در مقاله خود با مضمون بررسی تطبیقی نظریه ولایت فقیه از نگاه شیعه و اهل سنت معتقدند که با توجه به اینکه نظریه ولایت فقیه در اندیشه سیاسی شیعه به شکل‌گیری یک نظام سیاسی در اداره جامعه اسلامی منتهی شده است، این سوال رخ می‌نماید که آیا فقه اهل سنت نیز نظریه خاصی در باب نظام سیاسی ارائه کرده است یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا با تکیه بر نظریه ولایت و با تجمیع و نسبت‌سنجی دیدگاه‌های اهل سنت در زمینه حاکمیت و نظام سیاسی در اسلام، میتوان به طرح و ارائه یک نظام سیاسی مطابق با اقتضایات جوامع اهل سنت دست یافت؟ این پژوهش که با روش استنادی، تحلیلی به سامان رسیده است می‌کوشد با تکیه بر عناصر و مؤلفه‌هایی از مشابهت و تجانس در فقه سیاسی شیعه و اهل سنت، از قبیل ضرورت وجود حکومت، ضرورت اجرای احکام، شوری، بیعت، اطاعت از حاکم، شرایط حاکم و... که در فقه شیعه و سنی مورد توجه و بررسی واقع شده اند نوعی هم‌گرایی و تقارب را در نظریه ولایت فقیه، حد اقل بر اساس دیدگاه برخی از عالمان اهل سنت و مقایسه آن با آراء فقیهان شیعه، استنتاج نماید. حسین زاده آرنی و فاطمه قمی (۱۳۹۲) نیز در پژوهش خود با عنوان «نقش و ضرورت ولایت فقیه در توسعه، پایداری و امنیت نظام جمهوری اسلامی ایران» از بحث خود چنین استنتاج می‌کنند که ولایت فقیه، بنیان، اساس و شالوده حکومت اسلامی و مرکز ثقل تمامی تصمیم‌گیری‌های فردی و اجتماعی جامعه اسلامی است. مسئله‌ی ولایت فقیه و مسائل مربوط به آن، یکی از ارکان دین اسلام و نظام کنونی ایران اسلامی است که حضرت امام خمینی پس از گذشت چندین قرن از غیبت کبری امام زمان (عج) آن را جامه‌ی عمل پوشاندند. نظام جمهوری اسلامی ایران که بیش از سه دهه از عمر آن می‌گذرد و به بهای خون‌های پاک هزاران انسان شریف و فداکار بدست آمده نظامی است که اسلامی بودن، ویژگی اصلی و ممتاز آن است. برای برپایی این نظام، عوامل و شرایط متعددی مؤثر بوده ولی محور همه آنها را علاقه به اسلام تشکیل می‌دهد و طبعاً بقای آن هم به عنوان یک نظام اسلامی در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که این خصیصه همچنان محفوظ بماند. در دوران پس از حیات پیامبر اعظم و ائمه (ع) و در دوران غیبت کبری، این تکلیف بر دوش ولی فقیه جامع‌الشرایط است و مردم نیز موظف به

پیروی از وی در جهت تحقق اهداف الهی بر وی کره زمین و در جهان هستند. مساله «ولایت فقه»، یکی از مهم ترین مسائل جامعه اسلامی است که بحث و گفتگو درباره آن، از دو جهت ضروری می باشد: اول آنکه ولایت فقیه سنگ بنای نظام جمهوری اسلامی است و بر هر فرد مسلمان و انقلابی لازم است این اصل اساسی را خوب بشناسد و سپس بر مدار آن حرکت کند. دوم اینکه دشمنان اسلام و انقلاب فهمیده اند که ظلم ستیزی انقلاب و نظام اسلامی، از این اصل مهم و مترقی سرچشمه گرفته است و برای منحرف ساختن چنین نظام و انقلابی، باید به قلب نیرودهنده و ستون استوار آن هجوم برند و به همین جهت است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در هر زمان مناسب، شبهاتی در زمینه این اصل بی بدیل مطرح گشته است.

۲- بحث نظری

مبحث مشروعیت را از دیدگاه های مختلفی می توان مورد مذاقه قرار داد. قضیه صرفاً به این محدود نمی شود که ذیل دیدگاه دینی و اسلامی باید به مسئله مشروعیت نگریست. بلکه چنین بحثی از دیرباز میان فلاسفه، متألهین و متکلمین در جریان بوده است. در این میان الگوی گفتمان مدار و نلیوون، به فرایندهای ساخت مشروعیت پرداخته است که به اعتقاد وی، زبان مهم ترین ابزار آن است (ونلیوون، ۲۰۰۸: ۱۰۷). مبنای این الگو بر پیش فرض ماکس وبر، با مضمون تلاش همه قدرت ها برای بنانهادن باور به مشروعیت خود و گسترش آن، استوار است (وبر، ۱۹۷۸: ۲۱۳). ونلیوون چهار نوع مشروعیت اقتدارسازی، ارزیابی اخلاقی، عقلانی سازی و اسطوره سازی را مطرح می کند. این مشروعیت ها به صورت مجزا و یا در ترکیب با یکدیگر رخ داده است و در مشروعیت سازی، مشروعیت زدایی یا نقد به کار می رود (ونلیوون، ۱۳۹۵: ۴۹۷). برای درک بهتر این انواع، به یک پرسش پایه مطرح شده یا نشده «چرا باید این کار را انجام دهیم؟» یا «چرا باید این کار را به این صورت انجام دهیم؟» توجه می شود و انواع مشروعیت در پاسخ به این پرسش، تفسیر می گردد.

- اقتدارسازی: پاسخ به پرسش پایه در این نوع، به این اصل برمی گردد که چون سنت، عرف، قانون و یا افرادی که نوعی اقتدار نهادی دارند، «اینگونه می گویند»؛ پس اقتدارسازی در سه محور عرف، اقتدار و توصیه شامل اقتدار شخصی و غیرشخصی، کارشناس، الگو، سنت و انطباق است (همان: ۴۹۸).

- ارزیابی اخلاقی: به معنای مشروعیت سازی با ارجاع (اغلب غیرمستقیم) به نظام های ارزشی است که مواردی مانند ارزیابی، قیاس (مثبت و منفی) و انتزاع را در بر می گیرد (همان: ۵۱۵).

- عقلانی سازی: با ارجاع به اهداف و کاربردهای کنش اجتماعی نهادی سازی شده و دانش هایی که جامعه ساخته است به مشروعیت سازی می پردازد تا به آنها اعتبار شناختی ارزانی دارد (طاهرخانی، ۱۳۹۴: ۷۴) که دو بعد نظری و ابزاری را در بر می گیرد.

- اسطوره‌سازی: عبارت است از مشروعیت‌سازی با روایت‌های اخلاقی که برآیندشان به کنش‌های اجتماعی مشروع قهرمانان پاداش داده است و کنش‌های نامشروع را مجازات می‌کند (ون لیون، ۱۳۹۵: ۵۳۹).

مشروعیت یعنی آن اجازه ظاهر و باطنی که حق تعالی به کسی داده باشد. سوال اینجاست که آشکال این تجویز چیست؟ می‌دانیم که برخی همچون انبیا این اجازه را مستقیماً از ذات اقدس الهی (به واسطه وحی ملک تنزیل یعنی حضرت جبرائیل) می‌گیرند؛ برخی دیگر همچون اولیای الهی از وحی باطنی برخوردارند و عصمت ایشان بعد از انقطاع وحی از طریق وحی درونی حفظ حق تعالی اتفاق می‌افتد که مهمترین و عالیترین مصادق آن ائمه هدی (ع) هستند. قرآن کریم و روایات نبوی (ص) تصریحات لازم در این زمینه را نموده‌اند. مشکل اصلی بعد از امامت است. یعنی در زمانی که بعد از شهادت امام یازدهم حضرت عسکری (ع) دوران امامت و ولایت حضرت ولی عصر (ارواحنا لتراب مقدمه الفدا) سر میرسد اما بنا به صلاحدید حق تعالی دوران غیبت صغری و سپس دوران غیبت کبرای امام فرا می‌رسد. در چنین زمانی است که باید به مفهوم ولایت از نو نگریست و آن را بر اساس دوران غیبت امام و بر اساس آموزه‌های پیامبر و امامان (ع) از نو صورت بندی کرد. در اینجا مسئله اشکالاتی است که به نظریه ولایت فقیه وارد می‌آید و میتوان از خلا رفع این اشکالات به موضع مناسبی در این مورد رسید. حکمت الهی که از طریق قرآن و سیره نبوی (ص) به امت اسلامی انتقال یافته چنین تدبیری را می‌رساند که تدبیر الهی همان ولایت است که جامعه بدون نهاد حاکمیتی منتسب به قدرت خدا باقی نماند. در واقع جامعه اسلامی باید ولایتی بر اساس آموزه‌های اتمام اکمال دین داشته باشد. پس اگر رسالت و امامت ائمه همگی برخاسته از امر و خواست الهی هستند، آنچه بعد از آنها قرار است اتفاق بیفتد نیز نباید آن را خارج از این دایره تصور کرد؛ هرچند تغییرات ظاهری در آن به وجود آید. ما میدانیم که تصرف ولایتی فقیه در زعامت جامعه و امت مسلمین به ظاهر تصرف غیرخداوند بر آدمی است. اما منبع این تصرف مطلقاً الهی است مادام که بر اثر شرایط معین شده از سوی خدا و پیامبر باشد. اهل سنت نیز این مسئله را در روایات خود از رسول الله (ص) پی گرفته‌اند و آن را کتمان ناپذیر میدانند: چنانچه مرحوم مجلسی از ایشان چنین نقل میکند که «جعلته علیکم حاکماً» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۲۱، ح ۱)؛ که خطاب به ذوات انسانی است؛ یعنی من فقیه جامع شرایط حکومت را حاکم بر «شما» قرار دادم؛ و نظیر آیه: «انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون» (سوره مائده، آیه ۵۵) همچنین آیه مبارکه که میفرماید: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (سوره احزاب، آیه ۶) دلایلی هستند که اساس ولایت تشریحی را از ذات آدمی منبعث میدانند. این است که رهبران الهی، ولی امر امت هستند نه ولی گوهر هستی آنها. نیز آنچه از سخنان حضرت علی (علیه السلام) برمی آید، آن است که رهبر دینی، کسی است که به امر مسلمین و شان اداره جامعه سزاوارتر باشد: «ایها الناس، ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه واعلمهم بامر الله فیه» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳، بند ۱) که منظور از «هذا الامر»، همان تدبیر جامعه و اداره امور امت است نه سیطره بر ذوات آنان.

ولی به معنای سرپرست و اداره کننده امر و نیز به معنی دوست و یاری کننده می آید. ولی از ولی است به معنی نزدیکی بدون فاصله و او کسی است که به تدبیر امور از دیگری احق و سزاوار است. به رئیس قوم والی گویند که به تدبیر و امر و نهی امور نزدیک و مباشر است (قرشی، ۱۴۲۰، ص ۲۴۷). برخی پژوهشگران دینی که حکم منابع اصلی تحقیقی را دارند نظیر راغب اصفهانی ریشه این اصطلاح را به معنای ماندگاری، قوام و قرارگیری دو چیز در کنار هم تلقی نموده است. به این معنی که فاصله ای میان این دو چیز حایل نگردد و طوری این اتحاد ملازمه پیدا کند که امر سومی واسط نباشد. به این اعتبار ولی در اصطلاح کسی است که حق تبارک و تعالی به موجب آیه و هو یتولی الصالحین (اعراف/۱۹۶) متولی امور او گردیده است و وی را از عصیان و خذلان که نتیجه ارتکاب به معاصی است حفظ می کند و او را به مرتبه کمال رجال می رساند. یعنی مرتبه رجال لاتلهیهم تجاره ولا بیع عن ذکر الله (نور/۳۷) و رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه (احزاب/۲۳). قشیری در رساله خود درباره ولی دو احتمال می دهد: ولی بر وزن فعیل است که یا به معنای فاعلی آن است و بدین معنا بر کسی اطلاق می شود که همواره در طاعت الهی می باشد بدون آنکه از او معصیتی سربزند و یا به معنای مفعولی آن می باشد که در این صورت به معنای کسی است که حق تعالی همواره حفظ و حراست او را از ارتکاب به معاصی به عهده گرفته است. همانطور که آیه شریفه و هو یتولی الصالحین به آن اشاره دارد. ابن عربی در تعریف اولیاء چنین می گوید: همانا اولیاء کسانی اند که حضرت حق جل جلاله نصرت و یاری آنها را در مقام مجاهده با دشمنان چهارگانه یعنی هوی نفس دنیا و شیطان به عهده گرفته است (ابن عربی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۵۳، ۱۳۸۴). ولاء، ولایت، ولایت، ولی، مولی، اولی و امثال اینها همه از ماده ی «ولی»- و، ل، ی- اشتقاق یافته اند. ولایت در لغت به معنای حکومت کردن، تسلط پیدا کردن، یاری دادن و تصرف کردن آمده است. برای این ماده و مشتقات آن، معانی بسیاری ذکر کرده اند.

راغب اصفهانی راجع به خصوص کلمه ی «ولایت» از نظر موارد استعمال می گوید: «ولایت، به معنی نصرت است، و اما ولایت به معنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار است. و گفته شده که معنی هر دو یکی است و حقیقت آن «تصدی و صاحب اختیاری است» (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۵۵ و ۲۵۶). واژه ولایت به فتح واو به معنای نصرت و یاری و به کسر واو به معنای امارت و تولیت است. از آنجا که ولایت مأخوذ از «ولی» است، به معنی قرب هم استعمال شده است. مطابق این معنا ولایت دارای معنای عامی می شود که شامل هر نوع قرب و نزدیکی است. چنانکه راغب می گوید: ولاء و توالی آن است که دو چیز چنان باشند که میانشان چیز دیگری نباشد و به طور استعاره به نزدیکی ولاء و توالی گویند خواه در مکان باشد یا صداقت یا نصرت یا اعتقاد. (قرشی، ۱۳۸۴، ج ۷، ص ۲۴۵)

همانطور که پیشتر نیز اشاره کردیم مسئله اصلی در تقریر اصطلاح «ولایت فقیه» درک درستی از دو مفهوم ولایت و فقهت است. هر قدر هم نهاد ولی فقیه اطلاق در تدبیر امور امت اسلامی داشته باشد نمیتوان از تفاوت‌های آن با ائمه هدی (ع) و پیامبر اسلام (ص) غفلت ورزید و به همین دلیل احتمالات صواب و خطا در مورد تشخیص ولایت فقیه بسیار جدی است.

چنانچه اشاره شد مسئله مشروعیت لزوماً مرتبط به ادیان و آموزه‌های الهی و دانش‌های دینی مانند منطق اسلامی یا علم کلام نبوده و نیست. اما این بدان معنی نیست که علوم دینی در باب مفهوم مشروعیت دقت نظر نداشته یا آرای ضعیفتری داشته اند. بیش از این بستر اولیه، مسئله مهم اختلاف نظری است که در میان گروه‌ها و نحل مسلمین در باب همین مفهوم از مشروعیت وجود دارد. اولاً باید این نکته را مضاعف ساخت که نظر کسانی که دم از سکولاریسم می‌زنند و دین را از عرصه‌های اجتماعی جدا می‌کنند، مطابق با نظر متفکران مسلمان نیست، البته نظر برخی از غرب‌زدگان این‌طور است که سکولاریسم غربی را به صورت التقاطی بر آموزه‌های دینی تحمیل می‌کنند، اما متفکران اسلامی چه علمای شیعه و چه علمای اهل سنت، معتقد به حضور دین در عرصه‌های اجتماعی هستند.

نخستین نگاه به مفهوم مشروعیت نشان می‌دهد که «مشروعیت»، در اصل لغت، واژه عربی است و از ماده «شرع»، گرفته شده است و در زبان و ادبیات عرب، به معنای قانون، دستور، دین، راه و طریق روشن آمده است. (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ص ۲۵۹-۲۵۸؛ طباطبایی، ۱۳۵۸، ص ۳۴۱).

مشروعیت در اصطلاح رایج در علم سیاست و فلسفه سیاسی، به طور کلی دو معنا دارد:

الف) به معنای «قانونی بودن» (مک‌کالوم، ۱۳۸۳، ص ۲۷۷؛ مک‌لین، ۱۳۸۱، ص ۴۶۲ و ۹۲۳؛ عالم، ۱۳۷۳، ص ۱۰۵).

ب) به معنای «حق بودن» و «مجاز بودن» (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۵۲؛ آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۷۹، ص ۳۲۱).

بنا بر معنای اول، حکومت مشروع، حکومتی است که قانونی باشد، نه اینکه امیال شخص حاکم، مبنای مشروعیت آن باشد. اما اینکه ریشه قانون چیست، چیز دیگری است. در اینکه آیا آرای مردم و خواست آنان است یا آرای نخبگان جامعه، یا ریشه آسمانی و الهی دارد، اختلاف نظر شدیدی وجود دارد. بنا بر معنای دوم، حاکم با چه مجوزی حق حاکمیت پیدا کرده است، این حق کجا به او داده شده است و چه کسی به او داده است؟ مثلاً یک عده می‌گویند اصل حکومت از هر راهی که به دست آید، مشروع و حق است: «الحق لمن غلب» و شعار «شاه، سایه خداست در زمین»، برخاسته از همین نظر است. عده‌ای نیز می‌گویند این حق را مردم به حاکم می‌دهند. دیدگاه دیگر، بر این است که حاکمیت، اساساً از آن خدای متعال است و از اراده تشریحی الهی سرچشمه می‌گیرد. از این رو، اصل حکومت به خودی خود مشروعیت و قداستی ندارد.

در نگاه هر دو گروه شیعه و سنی این درک از مشروعیت مشترک است. یعنی این نگاه که اصل آغازین الهی در مشروعیت با بعثت نبوی و همچنین تعیین‌های سیاسی از جانب پیامبر همراه بوده است. همگی در این امر متفق هستند که حتی پیش از وقوع رویداد آسمانی غدیرخیم، این پیامبر اسلام (ص) بود که در جنگ‌های مختلف فرماندهی را به برخی صحابه می‌سپردند یا برخی را به تفسیر قرآن مجاز می‌دانستند و حتی برخی دیگر را به زعامت و حکمرانی شهرهای مسلمین منصوب می‌فرمودند. اینها مسائل مشترک دیدگاهی شیعه و سنی است. دلایل تفسیری در این زمینه نیز بسیار است. برای نمونه، زمخشری در مورد آیه مهمی که در این زمینه تنزیل شده یعنی ششمین آیه از سوره مبارکه احزاب آنجا که حق تعالی می‌فرماید: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» چنین تفسیر روا می‌دارد که: «پیامبر نسبت به مؤمنین در هر چیز از امور دین و دنیا اولویت دارد، برای همین آیه مطلق آمده و مقید نشده است. پس بر مؤمنین واجب است که پیامبر در نظرشان از خودشان محبوب تر باشد و حکم پیامبر اکرم (ص) از حکم خودشان نافذتر و حق وی برحق خودشان مقدم باشد». (زمخشری، ۲۰۰۶، ج ۲، ص ۳۹۷)

قابل ذکر است که در مبحث منشاء ذاتی مشروعیت میان تمام گروه‌های مسلمان، در این باره که خداوند متعال مافوق بشر است و بالاصاله بر جهان هستی و از جمله انسانها حاکمیت مطلق دارد و منشاء و مصدر اصلی مشروعیت است اتفاق نظر وجود دارد. (یوسف، آیه ۴۰) از آنجا که خداوند مستقیماً بر انسانها حکومت نمی‌کند لذا به عنوان یگانه ذات مشروعیت بخش حتماً مرتبه‌ای از ولایت خود را از طریق پیامبرانش به انسانها تفویض کرده است. حضرت امام خمینی (ره) هم در این باره می‌گوید «ولایت به حکم عقل، مخصوص ذات باری تعالی است، تنها اوست که حاکمیت بالذات دارد... دیگران تنها با جعل و نصب او می‌توانند متصدی امر ولایت گردند». (موسوی خمینی (ره)، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۰۶)

مع‌ذک اختلاف‌نظرها در این است که آیا مشروعیت از خداوند به طور مستقیم به حاکم رسیده است و آیا حق حکومت را مستقیماً به صنف یا فرد خاص واگذار کرده یا این حق کلاً به مردم محول شده است؟ آنچه جزء اساسی و لاینفک آموزه‌های اسلامی است این است که علاوه بر توحید و نبوت و معاد اصل مهم دینی و عقلایی این است که خداوند مبتنی بر ایجاد نظام احسن به هیچ عنوان از هدایت جهان بعد از سلاله پاک نبوی (ص) غفلت و کوتاهی نمی‌کند و (نعوذبالله) این امر در ذات الهی راه ندارد. به همین سبب است که جامعه و قاطبه مسلمانان بر این گرایش متفقند که مسئله در مورد حضرت رسول هیچ شبهه‌ای ندارد و حتی بعد از آن حضرت نیز اداره جامعه اسلامی بر اساس ضوابط مقرر الهی خدشه ناپذیر است. مسئله شیعه و سنی تنها در تجلیات و نمودهای این رویداد است و بنا بر قول شیعه سلسله نبوت در سلسله ائمه هدی (ع) ضرورت بقا دارد. اکثر قریب به اتفاق شیعه در فاصله زمانی بعد از پیامبر (ص) تا سال ۲۶۰ هجری قائل به نصب ائمه دوازده‌گانه با دو ویژگی عصمت و علم ذاتی از سوی خداوند متعال می‌باشند. و لذا امامت و حکومت آنها مبتنی بر مشروعیت الهی بلاواسطه می‌باشد. در زمان غیبت امام معصوم هم غالب متفکران و فقهای شیعه با اعتقاد به اینکه حکومت حق امام معصوم است، قائل به نظریه نصب الهی فقهای واجد شرایط به عنوان نواب عام معصوم شده‌اند و هر حاکم دیگری را غاصب قلمداد کرده‌اند. در اینجا مسئله مهم این است که سخن آن دسته از فقیهانی که اعتقاد به نصب در امر ولایت دارند مبتنی بر دو احتمال آغازین است اما در دو صورت متفاوت و مجزا از هم. منظور این است که در عرصه عمل بسیاری از اختلافات فقهی نمایان می‌شود یعنی تا آن موقع که ولایت فقیه احداث نگردیده به ظاهر تفاوتی در این اقوال نیست. هر کدام از فقها ولایت بالفعل را دارا بوده و مجازند که بر اساس قرآن

و سنت و حدیث و نیز امر عقلایی در تدبیر و زمام امور فردی و اجتماعی مسلمینی بکوشند و در این مسیر دارای اجتهاد و اجازه الهی نیز هستند. اما درست در زمان تشکیل حکومت اسلامی در جامعه است که تزاخم ایجاد شده و باید یکی از این فقها ولایت بر عام مؤمنین و خاص فقها داشته باشد. حضرت امام خمینی در رساله ولایت فقیه این مسئله را به خوبی ترصیح فرموده اند. (امام خمینی، ۱۳۹۰، ص ۵۳-۵۰).

گروهی از فقهای دو سده اخیر نیز قائل به نظریه انتخاب حاکم و امام جامعه مسلمین هستند که به نظریه «مشروعیت مردمی» معروف و مشهور می‌باشد. نظریه دیگری نیز قائل به نصب عام فقها و انتخاب از سوی مردم به طور توأمان است که تحت عنوان «مشروعیت الهی - مردمی» جای می‌گیرد.

تفاوت معنای ولایت در نظام معرفتی شیعی با نظام های دیگر در این است که در مکتب شیعه برای این ولایت، شأن و منزلت خاصی قائل اند و شروط ویژه ای برای متصدیان این موقعیت و صاحبان چنین منزلتی بیان فرموده اند. اسلام به هر کسی این اجازه را نداده که متصدی این امور (ولی سیاسی) باشد و این اختیارات را داشته باشد؛ ولی سیاسی باید افزون بر توان مدیریتی و استعدادهای مدیریتی، فقیه و عادل نیز باشد. یعنی هم علم به عدل داشته باشد و هم خود به عدل عمل کند و در عمل به عدل نیز باید به درجه ای از آن برسد که قدرت تداوم تقوا را داشته باشد که از این قدرت در کتب اخلاقی تعبیر به "ملکه" می‌شود. این اختیارات از آن جهت که اختیارات بسیار مهمی است لذا در همه دنیا برای رأس حکومت، چنین ویژگی هایی برای ولی سیاسی قائل می‌شوند.

مسئله اینجاست که فقهای شیعی مسئله دخالت امت اسلامی را همواره مهم قلمداد کرده اند. اما باید در نظر داشت که این اهمیت اولاً به معنای این نیست که لزوم دخالت امت وجود دارد. ثانیاً به این معنی نیست که فقهای شیعه با قول به اهمیت چنین دخالتی تغییرات و تغیراتی در حکم الهی به وجود آورده اند بلکه مراد این است که آنها بر اساس برخی ضوابط و متناسب با دیدگاه های غالب و وضعیت زمانه صلاح را در تدخیل امت در امر انتخاب ولایت تلقی کرده اند. با این حال ضرورتی که همه این فقها بر آن متفقند و حتی بسیاری از فقهای اهل سنت در باب پیامبر بر آن متفقند این است که مشروعیت حاکمیت معصوم بنا به خواست و اراده امت اسلامی تعلق نمی‌گردد و چه آنها بپذیرند و خواه قبول نکنند این حق زایل نمی‌گردد. از سوی دیگر بنا بر همین استدلال کلامی و فلسفی عدول از احسن خبط و معصیت است و از آنجا که تکوین ولایت در روز غدیر اتمام و اکمال دین است تخطی از آن تخطی از اکمال دین لاجرم از معاصی کبیره محسوب می‌گردد. چنانچه علامه حلی چنین تصریح داشته اند که «در نزد ما امامت تنها با نص تصریح شده و به میانجی بیعت مشروع نشود و این درست خلاف آموزه اهل سنت است فرضاً در فقره خلافت ابی بکر. ولی انعقاد امامت را به چند طریق می‌دانند: ۱- بیعت ۲- تعیین خلیفه توسط امام قبلی نظیر تعیین عمر توسط ابوبکر ۳- استیلا و غلبه». (حلی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۵۳) در باب حادی عشر نصب امام را از جانب خداوند لازم دانسته و معتقد است در مشروعیت حکومت دوازده امام(ع) رای و نظر مردم و حتی پیامبر اکرم(ص) تاثیر ندارد. (حلی، ۱۳۷۲، ص ۴۳)

همچنین کاشف الغطا معتقد است که مشروعیت حکومت بدون نصب الهی امکان پذیر نمی باشد: «شیعه امامت را همانند نبوت منصب الهی می داند. مسئله اینجاست که باید تمیزی در این زمینه میان نبی و امام قرار داد. این تمیز در مورد ابراهیم (ع) در قرآن انجام شده است. اما در مورد های اسلامی باید مسئله وحی را در نظر داشت که در مورد امام منقطع است. با اینحال شرط عصمت و نیز هدایت باطنی و هدایت روح نبوی همواره با امامان معصوم همراه و همگام بوده است. بنابراین فقهای شیعی چیزی متفاوتی از قرآن در باب ضرورت ولایت بعد از پیامبر نیاورده یا تخطی و بدعتی در آموزه دینی نداشته اند. آنها نیز بر این قول راسخند که تعیین ولایت و تشکیل نهاد فقاقت و نهایتاً شریطی که فقیه را واجد امکان ولایت در عصر غیبت می کند همگی صلاحدید شارع مقدس اسلام بوده است.

اکنون می توان سوال را اینجا بدین سان مطرح ساخت که تکلیف زعامت یا ولایت بعد از ائمه چه خواهد شد؟ آیا میتوان حکم مشابهی در مورد نهاد فقاقت که دیگر مشمول عصمت نیست یا تعیین آن از سوی خدا و رسول نبوده است صادر کرد؟ اینکه این مشروعیت الهی صرف است یا مردمی و یا الهی- مردمی، اندک اختلاف نظر میان علمای شیعه وجود دارد. ولایت فقیه بحث مفصل دارد، از قبیل ادله ولایت فقیه، اختیارات ولی فقیه، شرایط حاکم، و مشروعیت ولایت فقیه. انبیاء سابق نیز یا خودشان حکومت می کردند، یا جانشین داشتند و هرگز اعمال حکومت را ترک نکردند و لو این که تبلیغ دین به خانواده شان محدود بوده است.

از طرف دیگر باید بیان کرد، معنی غیبت این است که فعلاً فرمانروائی ظاهری سیاسی امام (ع) تعطیل می باشد، پس چطور ممکن است خدا در عصر غیبت، حاکمیت خود را تعطیل کند و برای مردم این عصر طولانی، ولی نصب نکند؟؛ همچنین چگونه امکان دارد خداوند نخواهد فرمانروائی الهی در عالم تشریح و ظاهر نیز اتفاق بیافتد و حکم الهی اجراء شود؟. اگر گفته شود، فرمانروا از طرف خدا گماشته شده است ولی کسی به حرف فرمانروا عمل نمی کند، این اخلاقی در جعل نکردن خدا ندارد، به تعبیری اگر خداوند متعال، ولی سیاسی جعل نکند در حقیقت می توان به او خدشه کرد که چرا راه را نشان نداده است؟ ولی اینکه فرمان فرمانروا را کسی اطاعت نمی کند یا افراد کمی اطاعت می کنند، این اشکالی به عدل و حکمت جعل فرمان و فرمانروائی الهی وارد نمی کند. دلیل دوم عقلی این است که اگر خدا در صورت درخواست مردم، ولی قرار ندهد این به معنای آن است که آنها را در رجوع به طاغوت مضطر کرده است در حالی که خداوند در جای جای قرآن مردم را از تحاکم و رجوع به طاغوت نهی کرده است؛ لذا تناقض پیش خواهد آمد. از طرفی دستور داده که زیر پرچم طاغوت زندگی نکنید و از طرفی (به مدت بیش از هزار سال) به انسان دستور دهد به طاغوت رجوع کند؛ و تشکیل حکومت تحت الامر فرمانروایی فقاقتی، دینی و وحیانی را حرام اعلام کند.

درست با در نظر داشتن چنین مباحث عقلی اعم از دانش کلام، الاهیات و فلسفه است که باید اکنون به مشروعیت ولایت فقیه و تعیین حدود و ثغور آن پرداخت. دیدگاه مشهور علمای شیعه مشروعیت الهی است که ولی فقیه مانند امام معصوم از سوی خداوند توسط امامان (ع) به ولایت منصوب است و مشروعیت آن از جانب خداوند بوده و مردم در مشروعیت بخشیدن آن دخالت ندارد. آیت الله جوادی به آیه ۵۹ نساء «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» تمسک نموده و

کلام صاحب جواهر را نقل کرده که ولی فقیه منصوب از سوی خداوند بوده و در زمره اولوالامر قرار دارد. صاحب جواهر می‌گوید «اطلاق ادله حکومت ولی فقیه خصوصاً روایت نصب که از سوی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارد شده او را در زمره اولوالامر قرار می‌دهد که اطاعتش بر همه واجب است» «اطلاق ادله حکومته خصوصاً روایه النصب التي وردت عن صاحب الامر (عج) صیره من اولی الامر الذین اوجب الله علینا طاعتهم». (وسایل الشیعه، کتاب قضا، باب ۱۱ صفات قاضی، ح ۱۰. جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۴۲۱ و ۴۲۲) (ولایت فقیه، ص ۱۸۶ به بعد)

امام خمینی (ره) به مشروعیت الهی حکومت ولی فقیه تأکید دارد. در نظر ایشان همه ادله اعم از عقلایی و نیز ادله مبتنی بر آیات و روایات بر این مهم اشعار می‌ورزد که در عصر غیبت امام معصوم خدای متعال امر ولایی را بر عهده فقیه واجدالشرايط تفویض و تنفیذ فرموده است. در یک جا فرموده: «اما دلایل عقلی و نقلی متعدد، بیانگر آن است که ولایت جامعه اسلامی در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) از سوی شارع مقدس به فقیهان عادل و پارسا تفویض شده است. و هر زمانی که یک فقیه عادل توانست حکومت اسلامی تأسیس کند، بر همه مردم و حتی دیگر فقها لازم است که از آن تبعیت کنند. بنابراین فقیه عادل از سوی شارع مقدس منصوب شده و مشروعیت خویش را از آن ناحیه کسب می‌کند. و حکم وی بر جمیع احکام اولی و ثانوی مقدم است. چنین فقیهی چون نایب امام زمان (عج) است، همه اختیارات پیامبر و ائمه اطهار (ع) را در امر حکومت داراست و اینگونه نیست که اختیارات فقیه در دایره محدودی باشد بلکه صاحب ولایت مطلقه است». (کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۵۹)

در جای دیگر فرموده: «ولایتی که برای پیغمبر اکرم (ص) و ائمه (ع) می‌باشد، برای فقیه هم ثابت است. در این مطلب هیچ شکی نیست، مگر موردی دلیل برخلاف باشد... موضوع ولایت فقیه چیزی تازه ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است... ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم». (ولایت فقیه، ص ۱۲۳ و ۱۲۴-۱۲۵)

امام خمینی (ره) در حکم ریاست جمهوری شهید رجایی و دیگران کلمه نصب را به کار برده - که من با ولایتی که از سوی شارع دارم رأی ملت را تنفیذ و ایشان به ریاست جمهوری نصب کردم. (موسوی خمینی (ره)، ۱۳۸۵، ج ۱۵، ص ۶۷) این نشان می‌دهد که امام قایل به مشروعیت الهی ولایت فقیه است. البته باید توجه داشت تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت از دیدگاه امام خمینی (ره)، بستگی به آرای اکثریت مسلمین دارد که در صدر اسلام به "بیعت" تعبیر شده است. (موسوی خمینی (ره)، ۱۳۸۵، ج ۲۰، ص ۴۵۹)

این دیدگاه معتقد است: «تنها راه مشروعیت ولی فقیه نصب از سوی شارع نیست بلکه در صورت عدم اثبات نصب شارع، با رعایت شرایط معتبر اسلامی، تنها راه، انتخاب مردم است که حاکم مشروعیت می‌یابد. اما این انتخاب مردم در طول نصب الهی است. پس اگر به وسیله مقبوله عمر بن حنظله و سایر روایات ثابت شود که ولایت فقیه به وسیله نصب از جانب ائمه معصومین (ع) است، سخن تمام است و گرنه امامت به وسیله انتخاب مردم - در صورت صحت - آن فعلیت می‌یابد که نظر ما نیز همین است، لکن این ولایت در طول نصب است». (مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص ۱۹۲) به نظر می‌رسد این سخن در حد یک

احتمال است که در صورت عدم دلیل برای اثبات ولایت فقیه مطرح شده، در حالیکه دلیل عقلی و نقلی برای اثبات ولایت فقیه موجود است.

این دیدگاه چنین معتقد است که نصب از سوی خداوند است اما تشکیل حکومت بدون پشتوانه مردم ممکن نیست. نظریه پردازان این دیدگاه می گویند: دو نظریه انتخاب مردمی و انتصاب شارع خالی از اشکال نیست. برای نظریه مشروعیت دوگانه دلیل عقلی و نقلی ارائه نموده و در ادله عقلی می گویند: در عصر غیبت، شارع حکومت اسلامی را برای فقهای واجد شرایط واگذار نموده ولی انتصاب شارع بدون رجوع مردم به آنان ثابت نمی شود. باید گفت شارع مقدس حق فطری تعیین سرنوشت از سوی انسانها را به رسمیت شناخته و اجازه تعیین حاکم اسلامی را در عصر غیبت به مردم واگذار نموده تا مردم براساس همان شرایط و ضوابط و ویژگیهای حاکم که مهمترین آنها شرط فقاقت و عدالت است، فردی را برای ولایت و زمامداری خویش برگزینند. نویسنده بعد از بیان دلیل عقلی و ادله نقلی می گویند: مشروعیت ولایت نه صرفاً از طرف مردم و نه صرفاً از طرف شارع است. بلکه، نوعی مشروعیت الهی- مردمی و یا مشروعیت مضاعف است که ضامن هر دو پایه اسلامیت و جمهوریت نظام دینی می شود. در این نظام فقیه منتخب و مورد رضایت مردم، منصوب شارع بوده و حق ولایت سیاسی دارد. (قاضی زاده، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳؛ و کواکبیان، ۱۳۷۸، ص ۷۴ و ۱۸۰ تا ۱۸۶)

نتیجه گیری

به نظر می رسد که هدایت جامعه اسلامی بعد از رسول خدا و ائمه معصومین و در زمان غیبت امام دوازدهم (عج) از ضروریاتی است که در آموزه های قرآن و احادیث دیده می شود. فقدان این مسئله به معنی نقض در ساز و کار هدایت احسن الهی خواهد بود زیرا بر اساس دستورات الهی و منابع آسمانی فرآیند صحیح هدایت جامعه اسلامی به لحاظ سیاسی و اجتماعی از قبل مشخص شده است. دسته اولی که به ضرورت این مسئله اشاره دارد آیات قرآنی است. دسته دوم احادیث نبوی و دسته سوم احادیث ائمه هدی است. دسته چهارم ادله مربوط است به کشف و تفسیر برخی از آیات و احادیث که هرچند برخلاف سه دسته قبل صراحتاً به موضوع نپرداخته اند اما بنا بر برخی اعتبارات و دلایل ضمنی ضرورت های آن را مشخص می کنند. چنانچه در مقاله حاضر دیده شد می توان با فرض قرار دادن همین مسئله مشروعیت در ضرورت راهبردی جامعه از سوی فقها را در عصر غیبت موجه دانست. اما بحث دیگر آن است که باید دلایلی را نیز مطرح ساخت که کسانی که خارج از گفتمان دینی به این مسئله نقد و اشکال وارد می کنند نیز قانع گردند. به همین سبب است که نظریه مشروعیت بخشی حاکمیت می تواند بر این امر که ولایت فقیه بعد از دوران پیامبر و ائمه هدی (ع) ضرورت حیاتی دارد صحه بگذارد. تحلیل مفهوم «ولایت فقیه» نیازمند درک درستی از کانون بحث «ولایت» از یک سو و «فقاقت» از سوی دیگر است و درست به همین دلیل است که دین مبین اسلام در تبیین و تصریح این دو اصطلاح به هیچ وجه کوتاهی نکرده و نهایت دقت و وسواس در این مورد را لحاظ کرده است. اما سوی دیگر این مسئله جامعه اسلامی است که نمیتوان حدود انتخاب آن را ناچیز شمرد بلکه بر اساس یکی از نظریه ها میتوان گفت که فهم فقیه واجد شرایط به شکل کشفی از آرای جامعه اسلامی بر می خیزد. با این حال قدرت ولی فقیه مطلق است و این قدرت منبع و مشروعیت خود را از شارع مقدس و قوانین اسلام مبتنی بر کتاب و سنت و حدیث می یابد. در چنین وضعیتی

است که باید قدرت ولی فقیه را در تعطیل و تعویق برخی احکام اولیه بنا بر مصلحت اولی یعنی حفظ نظام و جامعه اسلامی مورد لحاظ قرار داد. بر اساس نتایج مقاله حاضر مسئله مصلحت جامعه اسلامی در دو بعد کلی و مبتنی بر وضعیت باید مورد لحاظ قرار بگیرد. اصول وضعیت کلی هیچگاه مخدوش نشده یا تغییر نمی یابد زیرا مبتنی بر ارزش های اسلامی است اما گاه در سطح مصالح مبتنی بر وضعیت روز تغییراتی به وجود می آید که لازم است تحت تدابیر ولایت فقیه آگاه، مدبر، مدیر، بصیر و مطلع از اوضاع اجتماعی و سیاسی به آنها نگریسته شود و احیاناً تغییرات لازم با در نظر داشتن اصل حفظ نظام الهی و مصالح اجتماع و امت مسلمین در آن لحاظ گردد. بنا بر آموزه های فقه سیاسی شیعه که منبعث از احادیث ائمه هدی (ع) است باید در نظر داشت که مشروعیت حکومت امت اسلامی در وضعیت فقدان پیامبر و امامان منحصرأ از آن چنین ولی فقیهی است و هیچ عاملی نمی تواند مشروعیت این موضع را خدشه دار نماید. بنابراین حتی با در نظر داشتن نظریه های «انتخاب مردم» و نظریه تلیفقی باید گفت که مطلق امر ولایت از آن فقیه واجد الشریط است و این مهم خارج از اختیار بشر از سوی خدای متعال برای امت اسلامی تدبیر شده است.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴). «الشفاء (الالهیات)»، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی .
۲. ابن عربی، محی الدین (۱۳۸۴). «الفتوحات المکیه»، انتشارات مولی.
۳. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴). «معجم مقاییس اللغه»، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). «لسان العرب»، بیروت، دار صادر
۵. امین، حسن (۱۴۱۸). «مستدرک اعیان الشیعه»، بیروت، دارالتعارف.
۶. امینی نجفی، عبدالحسین (۱۹۸۳). «الغدیر»، بیروت، دارالکتب العربی.
۷. انصاری، محمدعلی (۱۴۱۵). «الموسوعه الفقهیه المیسره»، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
۸. آصفی، محمد مهدی، (۱۹۹۵). «ولایة الامر»، تهران، مرکز عالمیلدبحوثوالتعلیمالاسلامی.
۹. بحرانی، هاشم بن سلیمان (بی تا). «البرهان فی التفسیر القرآن»، قم، موسسه اسماعیلیان.
۱۰. بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل (۱۴۰۷). «الصحیح»، بیروت، دارالقلم.
۱۱. بغدادی، ابو منصور عبدالقاهر (۱۹۸۱). «اصول الدین»، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۲. ترمذی، محمد بن عیسی (۱۳۹۵). «سنن الترمذی»، مکتبه البابیه الحلبی .
۱۳. تفتازانی، سعدالدین (۱۳۰۵). «شرح المقاصد»، بی جا، مطبعه الحاج محرم افندی.
۱۴. حلّی، حسن یوسف (۱۲۹۸). «الالفین»، تبریز، دارطباعه فخر الحاج حاج ابراهیم.
۱۵. خطیب، عبدالکریم (۱۹۷۵). «الخلافه و الامامه»، بیروت، دارالمعرفه.
۱۶. ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۱۳). «سیر اعلام النبلاء»، بیروت، مؤسسۀ الرسالۀ .
۱۷. راغب اصفهانی (۱۳۸۱). «مفردات قرآن»، تهران، کتابخانه مرتضوی.

۱۸. رشیدرضا، محمد (بی تا). «المنار»، بیروت، دارالمعرفه .
۱۹. زحیلی، وهبه (۱۴۸۱). «الفقه الاسلامی و ادلته»، بیروت، دارالفکر .
۲۰. زمخشری، (۲۰۰۶). «تفسیر الکشاف»، بیروت، دارالکتب العربی .
۲۱. زیدان، عبدالکریم (۱۴۱۹). «نظام القضاء فی الشریعة الاسلامیه»، بیروت، مؤسسه الرساله.
۲۲. صدر، محمد باقر (۱۳۷۵). «الاسلام یقود الحیاه»، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات .
۲۳. صدر، محمد باقر (۱۳۸۷). «اقتصادنا»، قم، دفتر تبلیغات اسلامی .
۲۴. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳). «الاحتجاج علی اهل اللجاج»، مشهد، انتشارات مرتضی.
۲۵. طبری، محمد بن جریر (۱۹۳۹). «تاریخ الطبری»، قاهره، مطبه الاستقامه.
۲۶. عاملی، شیخ حر (۱۴۱۴). «وسایل الشیعه»، قم، مؤسسه آل البيت .
۲۷. عبدالرازق، علی (۱۹۸۸). «الاسلام و اصول الحکم»، الجزایر، موقم للنشر .
۲۸. کاشف الغطاء، شیخ جعفر (بی تا). «کشف الغطاء»، اصفهان، انتشارات مهدوی.
۲۹. کرکی، علی بن حسین (۱۴۰۹). «رسائل المحقق الکرکی»، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۳۰. کلینی، شیخ ابوجعفر (۱۳۸۱). «اصول کافی»، چاپ المکتبه الاسلامیه.
۳۱. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۰۶). «الاحکام السلطانیه»، قاهره، مکتب الاعلام الاسلامی .
۳۲. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). «بحار الانوار»، بیروت، مؤسسه وفا .

۳۳. Van Leeuwen, Theo (2008). *Discourse and Practice New Tools for Critical Discourse Analysis*, Oxford: Oxford University Press.